

بررسی آداب و رسوم سوگواری در شاهنامه فردوسی و مقایسه آن با آداب مذکور در بین اقوام لر بختیاری و لر کوچک

محمدتقی فاضلی^{۱*}، غفار پوربختیار^۲

۱- استادیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد جامع شوشتر

۲- استادیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد جامع شوشتر

چکیده

در فرهنگ سنتی ما همواره مراسم آیینی و اسطوره‌ای با مفاهیم متنوع برگزار شده‌اند. سوگواری از اعمالی است که دنباله‌رو آیین کهن و بازتاب اساطیر کهن ایران است. این آیین در شاهنامه به صورت گسترده در میان داستان‌های شورانگیز بیان شده است. به دنبال کشته شدن و یا مرگ شخصیتی در شاهنامه ناله و خروش و نوحه‌سرایی به شکلی جانسوز بیان می‌شود. همچنین دیگر اعمال سوگواری از جامه دریدن و نگونسار کردن کوس و تیره تا آتش برسرریختن و گنج و کاخ را به آتش کشیدن و ... همچنین آداب مربوط به تدفین و خاکسپاری به طور کامل نشان داده شده است. سوال‌های اساسی در این مقاله آن است که چه همانندی و ناهمانندی‌هایی بین روایات داستانی شاهنامه و واقعیت‌های تاریخی درباره آیین‌های سوگ نزد اقوام کهن و باسابقه ایرانی بختیاری‌ها وجود دارد. نتیجه این تحقیق بیان مشابهت این سنت‌ها و مراسمی است که با ارایه شواهد در این دو فضا رخ می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: شاهنامه، آداب، باورها، سوگواری، بختیاری‌ها.

مقدمه

از دلکش‌ترین گفتارهای شاهنامه، مرثیه خوانی‌هایی است که پس از مرگ یا شهادت قهرمانی از سوی بازماندگان وی صورت می‌گیرد. این مرثیه خوانی‌ها جزو لاینفک داستان‌های تراژدیک حماسه ملی ماست و در تمام آن داستان‌ها معمولاً در فرجام، این گونه سخنان از زبان خویشان شهید عزیز نقل می‌شود. از دلکش‌ترین این مرثیه‌ها، مرثیه‌های رستم در مرگ فرزند ناکام خویش سهراب و مرثیه تهمینه در سوگ اوست (سرامی، ۱۳۶۸: ۸۸). ایرج بی‌گناه‌ترین پهلوانی است که در سراسر شاهنامه بتوان یافت، حتی از سیاوش و فرود و سهراب مظلوم‌تر و شهید‌تر است. هر چند که داستانش به غم‌انگیزی داستان آن سه نیست. او به سادگی گمان می‌کند که می‌توان با سلاح مهربانی و خوبی، به نبرد و خشونت و زشت‌خویی رفت، نتیجه کار جز شکست نمی‌تواند بود. با اینکه پدرش او را از این آزمایش بر حذر می‌دارد، باز به سوی مرگ رانده می‌شود، زیرا دست تقدیر قوی‌تر از دست‌های لرزان پادشاه پیر است (اسلامی ندوشن، ۱۳۶۳: ۱۴۸). بنابراین آنچه در تحلیل و بررسی متون کهن، بخصوص متون داستانی باید مورد توجه قرار گیرد توجه به بن‌مایه‌های اصلی و ساختارهای شکل‌دهنده مناسبات درون‌متنی است که در تعاملی چندسویه، به شکل‌گیری ساخت روایی و داستانی کمک می‌کنند. آیین‌های سوگواری به عنوان بازتاب پنهان‌ترین خواست‌ها و باورهای بشری، به خوبی از حفظ و پیوند باورهای گوناگون هر قوم در طول تاریخ خبر می‌دهند. و بدین سان در شمار مهم‌ترین نمودهای هویت اجتماعی هستند. در این پژوهش سخن ما بر شیوه برگزاری مراسم سوگواری است که توسط قوم بختیاری در این استان انجام می‌گیرد. مانند: خاک بر سر ریختن، مویه کردن، بریدن دم اسب، شخودن و خراشیدن صورت و چهره، و خودزنی و... البته این آیین‌ها و مراسم بتدریج در طی مدت‌های متمادی کارکرد اصلی خود را از دست داده‌اند و فقط به نوعی سنت باقی مانده است و به صورت نمادین و زنده توسط این اقوام برگزار می‌شود. در واقع ریشه این سوگواری‌ها در شاهنامه فردوسی بطور جامع بدان اشاره شده است. در شاهنامه اقداماتی که در فرایند شناخت و اطلاع از فوت کاراکترهای (شخصیت‌های) مورد نظر تا به خاکسپاری‌اش توسط بازماندگان انجام می‌گیرد به میزان تشخیص و علاقه‌اش در میان مخاطبان بستگی دارد. مثلاً رستم تهمتن وقتی از مرگ سهراب آگاه می‌شود باخنجر

می خواهد خودش را بکشد که پهلوانان ایرانی مانع می شوند. گشتاسب با آگاه شدن از مرگ فرزند دلیندش از اسب پایین می آید و ریشش را چنگ می زند و یا فریدون در سوگ ایرج کوچکترین فرزندش بر روی خاک می نشیند و مویه می کند و همچنین خاک بر سر می ریزد. درباره مراسم سوگ تاکنون پژوهش های جسته و گریخته ای بواسطه پژوهشگران انجام پذیرفته است، مانند سوگ سیاوش اثر شاهرخ مسکوب و سوگنامه ایرج اثر رادمش و غیره. ولی بطور خاص تطبیق مراسم در آداب و سنت بختیاری ها با شاهنامه صورت نگرفته است.

روش تحقیق

روش تحقیق در این مقاله به دو صورت اسنادی (کتابخانه ای) و میدانی انجام گرفته است. در روش نخست با فیش برداری از منابع آغاز می شود. برای مقایسه و تطبیق سوگ در این دو عملاً در مراسم اقوام بختیاری و لرها شرکت کرده و از طریق مشاهده و ثبت وقایع اقدام نموده، سپس با اطلاعات نظری جمع آوری شده در فیش ها مورد بررسی و مقایسه قرار داده شده است.

بررسی ادبیات موضوع

برگزاری مراسم سوگ باتکیه بر متون شاهنامه

سوگ به معنی ماتم و غم و مصیبت است. بارتمه^۱ در فرهنگ اوستایی -drvika را اسم خنثی به معنی نبلیدن، سوگواری کردن، شیون کردن می داند. همچنین واژه اوستایی -sraska به معنی زاری و گریه است و در پهلوی (مویک)^۲ است (رضی، ۱۳۸۱: ۹۹). سوگ در شاهنامه ریشه ای زهر آلود در رشک و حسد دارد. ریشه سوگ حسد و سرانجام سوگ در نامه پهلوانان، انتقام است. رشک اهریمن بر سیامک فرزند دلیند کیومرث، تور و سلم بر ایرج، گشتاسب بر شاهزاده جوانش اسفندیار، گرسیوز بر وقار شاهنامه: سیاوش. مبادا که سیاوش توران زمین را به زیر سلطه خود بکشد. رستم فرزند زال دانا و در نهایت رشک پنهانی رستم به

1 Bartholomae

2 muyak

سهراب فرزند ناشناخته‌اش، او به نوعی می‌دانست که سهراب فرزند اوست و اگر رستم کشته می‌شد دیگر ایرانی باقی نمی‌ماند، پس سهراب باید کشته می‌شد. همه نیز جوان و پاک و بری از هر گناه!! در نهایت باید گفت: نبرد نیک و بد! در نامه پهلوانان حضور پیک سروش و دیدن خواب نقش چشمگیری دارد. قبل از رخ دادن هر حادثه‌ای پادشاهان یا خواب می‌دیدند و یا پیک سروش بر آنان ظاهر می‌شد و به آن‌ها وحی می‌شد. سوگ در شاهنامه همه نبرد اهریمن برپاکی است. اما آنچه که در این قسمت شاهنامه فردوسی بسیار مهم جلوه می‌کند فرایند برگزاری مراسم سوگ توسط مردم و بازماندگان متوفی باتوجه به کاراکتر و ارزش او در حماسه و داستان‌های شاهنامه است (سرامی، ۱۳۸۸: ۶۰۳). هنگامی که یکی از شاهزادگان و پهلوانان حماسه در جنگ با دشمن قهرمانانه به شهادت می‌رسید آیین سوگ مفصلی درباره آنان برگزار می‌شود، مانند: اسفندیار، ایرج، سیاوش، فرود... اما در خصوص برخی از کاراکترها به گزارشی بسیار اندک -مانند منوچهر- بسنده کرده است. به همین منظور در این جستار تلاش بر آن است که به طور جداگانه به شرح سوگ پرداخته شود.

تاریخچه‌ای از آیین سوگواری

روشن‌ترین مدرکی که از آیین سوگواری برجا مانده، سوگواری بر مرگ سیاوش است که ریشه در افسانه و ادامه در واقعیت دارد. ساختن شبیه و تابوت تمثیلی و آیین حمل آنها در دسته‌های عزاداری در فرهنگ ایران پیشینه بسیار طولانی دارد. بنابر روایت‌های تاریخی، مردم ماورالنهر (فرارود) تا نخستین سده‌های اسلامی هر ساله در مراسم یادمان سیاوش، قهرمان اطوره‌ای ایران که خونس به ناحق بر زمین ریخت شبیه اورامی ساختند و در عماری یا محملی می‌گذاشتند و بر سر زنان و سینه کوبان در شهر می‌گرداندند. ته‌مینه پس از شنیدن خبر مرگ پسرش سهراب بیش از یک سال زندگی نمی‌کند.

پس مرگ سهراب سالی بزیست	به روز و شب مویه کرد و گریست
روانش بشدسوی سهراب گرد	سرانجام هم درغم او بمرد
جریره نیز پا از مرگ پسرش فرود بر سر نعش او خود را خنجر می‌زند و می‌کشد.	
برجان او یکی دشنه بود	بیامدبه بالین فرخ فرود

رودابه چندی پس از مرگ رستم دیوانه می‌شود و سپس حالت ترک و تسلیم در پیش می‌گیرد. همین گونه است کم و بیش وضع کتایون پس از مرگ اسفندیار. شیرین نیز پس از مرگ خسرو زندگی را از خود می‌گیرد. فرنگیس دختر افراسیاب یکی از رنج کشیده‌ترین زنان ادبیات است. شوهرش که در میان همه مردان زمان خود بی نظیر است به دست پدرش کشته می‌شود (اسلامی ندوشن، ۱۳۶۳: ۱۲۶-۱۲۵). در این مقاله با ذکر و توصیف و مقایسه فرایند برگزاری مراسم سوگ در شاهنامه به استناد اشعار حماسی با سوگواری اقوام یادشده ضمن موضوع بندی کردن آن، امور مرتبط با عناصر طبیعی مانند خاک، آتش، اسب و ... که اشکال سمبلیک و نمادین دارند نیز بررسی خواهد شد.

زاری و شیون کردن و جامه دیدن

نخست از سیامک که نزد پدر بسیار عزیز بود آغاز می‌کنیم. کیومرث فرزند را از جان عزیزتر می‌دانست. اهریمن بر او رشک برد و در هیبت یک درباری خود را به سیامک نزدیک کرد و در دل قصد نابودی او را داشت. کیومرث پاک نهاد که دلش جایگاه پیام سروش غیبی بود، سروش به او خبر داد که دیو بچه ناپاک سیامک را خواهد کشت. کیومرث به سیامک خبر داد و او نیز لباس جنگی از چرم پلنگ پوشید و با دیو صفت به جنگ پرداخت (پهلوانان شاهنامه قبل آغاز به نبرد حریف را نصیحت کرده و پند می‌دادند. هنگامی که حریف شرور از آن‌ها سر پیچی می‌کرد نبرد را آغاز می‌کردند) سیامک بعد از گله از او که: این جواب مهر من بر توست، گفت: حال یا فرمان کیومرث را بپذیر یا به نبرد با من پرداز. دیو باحالت رجز خوانی به میدان آمد و جنگ تن به تن آغاز شد. رجز خوانی زمانی اتفاق می‌افتاد که یک نیرو برای نیروی دیگر به نوعی جمله‌ها یا کلماتی نا امید کننده می‌خواند و مرگ را برای او می‌دید. در اثنای جنگ، آن اهریمن پیشه جنگ انداخت و کمر سیامک را گرفت و او را بر زمین زد و با چنگال خویش جگر گاه سیامک را درید و پاره کرد. اما آن هنگام که خبر مرگ سیامک به کیومرث رسید از تخت خود را به زمین افکند، جامه درید، با ناخن گوشت بدن خود را کند و ناله سر داد و سراپا تیره پوشید (رنگ لباس در دوره سوگ آبی پیروزه‌ای بود) زن‌ها بر سر و بازو می‌زنند و بازوی خود را خراش می‌دادند، آزار رساندن به جسم بسیار برجسته بود. چهره‌ها

از شدت گریه به رنگ خون در آمده بود و دل‌ها غمگین بود. مجالس سوگواری در هر جا بر پا شد و سپاهیان به عزا نشستند و جامه تیره کردند و مدت یکسال در کوه با پادشاه خود به سوگ نشستند و در حال شیون و زاری بودند تا اینکه سروش بر کیومرث پدیدار شد و گفت: کیومرث هشیار شو، سپاه را بیارای و به انتقام خون سیامک بیدار شو (ریاضی، ۱۳۸۳: ۱۹-۱۸).

سوگواری رستم برای سهراب:

همی ریخت خون و همی کند موی
سرش پر ز خاک و پر از آبروی
چو دیدند ایرانیان روی او
همه بر نهادند بر خاک روی
چوزان گونه دیدند بر خاک سر
دریده بر او جامه و خسته بر

(حمیدیان، ۱۳۸۰، ۱۰۵)

سوگواری برای رستم

همی ریخت زال بریال خاک
همی کرد روی و برخویش چاک
پس آنکه بسی مویه آغاز کرد
چو بر پور پهلوی همی ساز کرد
گریزان همه شهر گریان شده
ز سوگ جهانگیر بریان شده

سوگواری رودابه برای سهراب:

چورودابه تابوت سهراب دید
دو چشمش روان جوی خوناب دید

(حمیدیان، ۱۳۸۰: ۱۰۷).

از اسب بزیر آمدن و افتادن
و جامه را چاک کردن
بیافتاد ز اسب آفریدون بخاک
سپه سر بسر جامه کردند چاک
سپه شد رخ و دیدگان شد سپید
که دیدن دگر گونه بودش امید
پیاده سپهبد پیاده سپاه
پر از خاک سر بر گرفتند راه
خروشیدن پهلوانان به درد
کنان گوشت تن را بران راد مرد

(حمیدیان، ۱۳۸۰: ۲۹؛ افتخارزاده، ۱۳۸۱: ۱۷۱؛ کزازی، ۱۳۷۶: ۸۸).

چوتابوت را دید دستان سام
فرود آمد از اسب زرین ستام

تہمتن ہمی رفت پیش

دریدہ ہمہ جامہ دل کردہ ریش

(حمیدیان، ۱۳۸۰: ۳۰۷).

پیادہ شد از اسب رستم چوباد

بجای کلہ خاک بر سرنہاد

(شعار، ۱۳۷۰: ۱۶۱).

خراشیدن صورت

سوگواری برای نوذر

بکنند موی و شخوندند روی

از ایران برآمد یکی های و هوی

سرسرکشان گشت پرگرد و خاک

ہمہ دیدہ پرخون ہمہ جامہ چاک

(حمیدیان، ۱۳۸۰: ۱۳۴).

بریدن دم اسب

اسب های اسفندیار:

بریدہ بش و دم اسب سیاہ

پشوتن ہمی بردیش سپاہ

(حمیدیان، ۱۳۸۰: ۳۷۷).

معطر کردن جسد شخص متوفی هنگام به خاکسپاری

در شاهنامه مراسم تشییع جنازه به نسبت شان اجتماعی اشخاص تا اندازه ای متفاوت است. پادشاه، شاهزادہ، پهلوان پس از جنگ سربازان کشته شدہ را جمع آوری می کنند و می شویند و در گودال عمومی دفن می کنند. مقبرہ ای بہ یادگار برپا می سازند. پادشاهان را پس از مرگ عطر می زنند و جامہ بہ تن می کنند و با پارچہ ای گرانبہا می پوشانند و بر روی او زنگ می نشانند و تاجی معطر بر سر می نهند و یا در تابوت زرین می خوابانند و پیش از انباشتن گور بزرگان دربار با جامہ سوگ برای آخرین بار پادشاه را بدرود می گویند. جامہ سوگ بہ رنگ سیاہ یا آبی است و اسبان را نیز بہ این رنگ می آلاینند. اما مرگ برخی از پادشاهان تظاهرات شدیدتر را بر می انگیزد. پس از مرگ اسکندر کاخش را آتش می زنند، دم اسبان را می برند و زین آنان را وارونہ می نهند. بزرگان دور و بر او بر روی جسد بہ نوبت گریہ وزاری می کنند. همچنانکہ بعدہا بر روی آخرین جسد پادشاه ساسانی نالہ سر می دهند. ندبہ وزاری بہ هنگام مرگ شہزادگان اصلی روی می دہد. سنجہا و شیپورہایی کہ پیشاپیش شرکت کنندگان در تشییع

جنازه سهراب حرکت می‌کنند، عمداً خراب شده‌اند تا صدای خفیف‌تری بدهند و تمام حاضران خاک بر سر می‌پاشند. ایرانیان درباره‌ی ارزنده‌ترین دشمنان خود همان تشریفات را قایل می‌شوند که درباره‌ی پادشاهان خود رعایت می‌کنند. طبعاً هیچ چیز با تشییع جنازه دو تن از بزرگترین پهلوانان شاهنامه برابر نتواند کرد. پس از مرگ اسفندیار رستم او را عطر آگین کرده و دفن می‌کند و سپس ملتزمین رکاب تابوت را به سوی پادشاه حرکت می‌دهند.

همه خسته روی وهمه کنده موی	زبان شاه گوی و روان شاه جوی
نگون کرده کوس و دریده درفش	همه جامه کرده کبود و بنفش
پشوتن همی رفت پیش سپاه	بریده فش و دم اسپ سیاه

هنگام تشییع جنازه رستم تابوتی از چوب ساج درست کردند که به میخ‌های زرین و پیکرهای عاج آراسته بود. این تابوت دست به دست می‌گشت و از بالای سر مردم موج زنان می‌گذشت و مردم از گریه و زاری باز نمی‌ایستادند (حمیدیان، ۱۳۸۰: ۳۷۷ و نک شاهنامه ۳۶۹).

سر و تاج را بر خاک نهادن

همی جامه را چاک زد بربرش	بخاک آثر آمد سر و افسرش
(حمیدیان، ۱۳۸۰: ۳۷۷).	
همی ریخت خون و همی کند خاک	همه جامه خسروی کرد چاک
(حمیدیان، ۱۳۸۰: ۱۰۶).	

آتش زدن دژ و قلعه (اقامتگاه) و بر خاک نشستن

در جای دیگر در شاهنامه می‌خوانیم که این خصایص جنگی در زنان شاهنامه نیز دیده می‌شود. زن سیاوش جریره تورانی وقتی می‌بیند فرزندش "فرود" مرده و هرگونه پایداری غیر ممکن است قلعه را آتش می‌زند. تمام اسبان جنگی را قربانی می‌کند و خود را بر روی جسد فرزند می‌کشد در حالی که ملازمان او خود را از بالای بار و به زیر می‌اندازند (الکاتب الارجانی، ۱۳۶۹: ۴۸۰).

سوگواری تهمنه برای سهراب:

همه خاک ره را بسر بر فکند	به دندان همه گوشت بازو بکند
بسر بکند آتش برخ و روی	همی گفت و همی خست و می کند موی
بیفتاد بر خاک و چون مرده گشت	ز گیتی همه خونش افسرده گشت
ز بس کو همی شیون و ناله کرد	همه خلق را دل برو بر بخت
همی کند موی همی خست روی	بمالید دستش به موی و به روی
در خانها را سیه کرد پاک	ز کاخ و زیوان برآورد خاک
سرانجام هم در غم او بمرد	روانش بشد سوی سهراب گرد

(کزازی، ۱۳۸۵: ۱۱۱، ۱۵۴ و ۱۶۴).

در قسمت دیگری از شاهنامه می خوانیم. وقتی به تهمنه خبر می دهند که همسرش رستم فرزندشان سهراب را کشته است. دست تاسف بهم می زند. جامه به تن می درد. موی می کند. خاک بر سر می کند. بازوان را از درد بهم می پیچد و گاهگاه بر زمین می افتد و خود را از دست می دهد.

همی گفت ای جان مادر کنون	کجایی سرشته بخاک و بخون
دو چشمم بره بود گفتم مگو	ز سهراب و رستم بیابم خبر
چه دانستم ای پور کامد خبر	که رستم به خنجر دریدت جگر
پیروده بودم تنت را بناز	برخشنده روز و شبان دراز
کنون آن بخون اندرون غرقه گشت	کفن برتن پاک تو خرقه گشت
کنون من کرا گیرم اندر کنار؟	که خواهد بدن مرا غم گسار؟
کرا گویم این در دو تیمار خویش؟	به جای پدر گورت آمده براه

سپس اسب خود را دیوانه وار نوازش می کند و می بوسد و موی به سم های او می مالد و گریه کنان خود را روی سلاح های فرزند می افکند. تمام ثروت سهراب را به تهی دستان می بخشد و کاخش را به آتش می کشد. در برابر این نومیدی شدید، درد خموش و رمیده، رودابه مادر رستم قرار دارد. در برابر نعلش نبیره خود سهراب ناله و شیون سر می دهد (کزازی، ۱۳۸۵: ۱۱۱).

داستان فرود یکی از چند داستان شاهنامه است که مایه تراژیک به مفهوم اسطوره‌ای کلمه دارد. در این داستان مانند داستان رستم و سهراب و تا حدی اسفندیار وقایع به رغم قهرمانان در جهت عکس مسیری که بر روی آنهاست جریان می‌یابد. فرود نیز مانند سهراب دست دوستی دراز می‌کند. لیکن جان خود را بر سر این دوستی می‌نهد در این ماجرا نوعی بیهودگی، نوعی تیرگی توجیه ناپذیر نهفته است و خاص تراژدی است که به معمای کلی حیات می‌پیوندد. در واقع می‌توان گفت: که فرود به غدر کشته شد یکی از آن دو مرد (در عوض یک تن که آیین جنگ تن به تن است) با او مقابل می‌شوند، دیگر آنکه رهام از گشت به او تیغ می‌زند. خودکشی دسته جمعی کنیزان فرود یکی از صحنه‌های عجیب و تاثیر انگیز شاهنامه است و نظیری برای آن نمی‌توان یافت. جریره "مادر فرود" در دوران پهلوانی شاهنامه نخستین کسی است که خودکشی می‌کند. اما مظلوم خون فرود گریبان توس و سپاه ایران را می‌گیرد، بدین صورت که پس از آنکه فرود را در دخمه‌ای می‌گذارند و روی به خاک توران می‌نهند. بین آنان و سپاه ترک که به مقابله آمده جنگ در می‌گیرد و ایرانیان شکست سختی می‌خورند. گویی شومی مرگ فرود همه سپاه ایران را دستخوش لعنت کرده است. خود کیخسرو این شکست را به علت آن می‌داند که فرود بیگناه کشته شده است و می‌گوید: (حمیدیان، ۱۳۸۰: ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۹).

رزم فرود با ایرانیان و کشته شدن فرود:

همه گنجها را به آتش بسوخت	یکی آتشی خود جریره فروخت
یکی دشنه با او چو آب کبود	بیامد به بالین فرخ فرود
شکم بر درید از برش جان بداد	دو رخ را به روی سپر بر نهاد

(عبادیان، ۱۳۸۷: ۱۷۲).

خاک بر سر ریختن (خاک آلودگی)

سر نامدارش نگون شد ز گاه	چو این گفته بشنید کاوس شاه
به خاک اندر آمد ز تخت بلند	برو جامه بدرید و رخ را بکند

برفتند با مویه ایرانیان بدان
همه دیده پر خون و رخساره زرد

سوگ بسته بزاری میان
زبان از سیاوش پر از یاد کرد

(شاهنامه: ۳، ۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱).

داستان بیزن و منیژه

چواسب پسر دیدگرگین بدست
چو گفتارگرگینش آمدبگوش

پرازخاک و آسیمه برسان مست
زاسب اندرافتاد و رفت هوش

بخاک اندرون شدسرش ناپدید
همه جامه پهلو بردرید

(حمیدیان، ۱۳۸۰: ۲۲۶؛ ونک کزازی، ۱۳۸۴: ۱، ۴۴).

پشوتن همی رفت گریان به راه
پشوتن غمی شدمیان زنان خروشان

سپس پشت تابوت واسب سیاه
و گوشت ازدوبازو کنان

سرتنگ تابوت راباز کرد
همه جامه هارابکردند چاک

بنوی یکی مویه آغاز کرد
همی ریختند بریال خاک

(حمیدیان، ۱۳۸۰: ۴۶۶، ۴۸۰).

گریستن و مویه کردن

سوگواری بهرام گور برای پدرش یزدگرد اول:

چو بشنید بهرام رخ را بکند
برآمد دو هفته ز شهر یمن

ز مرگ پدر شد دلش مستمند
خروشیدن کودک و مرد وزن

چو یک ماه بنشست با سوگ شاه
همه زار با شاه گریان شدند

سر ماه نو را بیاراست گاه
این اتش از درد بریان شدند

(شاهنامه: ۲، ۲۸۷).

کلاه از سر بر گرفتن و جامه دریدن از اندوه و غم

ز سر بر گرفتند کلاه
به ماتم برنشستند بر سوگ شاه
پیاده شد از اسب رستم چو باد
بجای کله خاک بر سر نهاد
(شاهنامه: ۲۴۱، ۲۳۹، ۲۴۰، ۱۷۱۸).

کندن گوشت بدن و جامه دریدن

سوگواری برای پیروز

همه گوشت بازو به دندان بکند
همی ریخت بر تخت خاک نژند
سپاهی و شهری ز ایران به درد
زن و مرد و کودک همی مویه کرد
همه کنده موی و همه خسته روی
همه شاه جوی و همه راه جوی
ز مژگان سرشکش برخ بر چکید
همه جامه پهلوان بر درید
ز سر بر گرفتند گردان کلاه
به ماتم نشستند بر سوگ شاه
(شاهنامه: ۱۷۱۸، ۱۹، ۱۸۸).

سوگواری رستم برای سهراب:

همی دریغ آن غم و حسرت جان گسل
ز مادر جدا و ز پدر داغ دل
همی ریخت خون و خمی کند خاک
همی جامه خسروی کرد چاک
زبان بزرگاه پر از پند بود
تهمت بدرد از جگر بند بود
(شاهنامه: ۹، ۱۸۸).

سوگواری کردن ایرانیان بر پیکر ایرج و دیگر پهلوانان

فریدون چشم به راه بازگشت ایرج، تاج و تخت را آراسته و سوار بر اسب مهیای استقبال گشته بود. رامشگران و تیره زنان به صف ایستاده و بر هر کوی و بر زن آذین بسته بودند. غباری ناپیدا از دور پهنه دشت را خط می کشید و پیش می آمد. چون لحظه‌ای گذشت سواری پدیدار آمد و سوگمندان در پیش پادشاه (فریدون) ایستاد از مرکب پیاده شد و به رسم ادب بوسه داد.

رنگ ترس و نگرانی چهره اش را در بر گرفته بود تا بوتی زرین در کنار داشت. ناگهان خروشید و درون تابوت را آشکار کرد. سر بریده ایرج در میان تابوت، فریدون را در جای خویش خشک کرد و او در یک نگاه از اسب به زیر افتاد. ایرانیان جامه برش پاک کردند و شیون و زاری فراوان سر دادند. نامداران ایران زمین را رنگ بر چهره نمانده بود. از شدت اشکهایی که در مرگ ایرج ریختند و فغانهایی که سر دادند:

تیره آسیه کرده و روی پیل
پراکنده بر تازی اسبان نیل
پیاده سپهد پیاده سپاه
پر از خاک سر بر گرفتند راه
خروشیدن پهلوانان به درد
کنان گوشت تن را بر آن راد مرد
سپاهیان داغدل و مصیبت زده و فریدون با ضجه و فریاد به جانب باغ و منزلگاه ایرج روانه شدند. در روزی که قرار بود جشن بزرگداشت پادشاه را بر پا کنند و مجلس بزم و شادی تدارک بینند. فریدون سر شهریار جوان را در آغوش گرفته بود و به هر سو می رفت چون بر تخت شاهی ایرج نگریست و آن را خالی دید، چون کسی که عقل و هوش را از دست داده باشد. نعره بر کشید و آتش در باغ افکند و آن جا را به آتش بر کشید.

پشوتن پس از زخمی شدن اسفندیار به سوگ او می نشیند و می گوید:

همی گفت زارای یل اسفندیار
جهان جوی و از تخمه شهریار
(سرامی، ۱۳۶۸: ۱۹۲-۱۹۱).

از تخت بزیر آمدن

ایرج بی گناه ترین پهلوانی است که در سراسر شاهنامه بتوان یافت، حتی از سیاوش و فرود و سهراب مظلوم تر و شهید تر است. هر چند که داستانش به غم انگیزی داستان آن سه نیست. او به سادگی گمان می کند که می توان با سلاح مهربانی و خوبی، به نبرد خشونت و زشت خوئی رفت، نتیجه کار جز شکست نمی تواند بود. با اینکه پدرش او را از این آزمایش بر حذر

می‌دارد، باز به سوی مرگ رانده می‌شود، زیرا دست تقدیر قوی تر از دست‌های لرزان پادشاه پیر است (اسلامی ندوشن، ۱۳۶۳: ۱۴۸؛ رادمنش، ۱۳۷۹: ۸ و ۷).

برو جامه بدرید و رخ را بکند
به خاک اندر آمد زتخت بلند
(مسکوب، ۱۳۷۰: ۱۱۲-۱۱۱).

جامه سیاه و تیره پوشیدن بعد از مرگ شخصیت‌ها

بهر جای کرده یکی انجمن	سراسر همه کشورش مرد و زن
نشسته به تیمار و گرم اندرون	همه دیده پر آب و دل پر زخون
نشسته باندوه درسوگ شاه	همه جامه کرده کبود و سیاه
همه زندگی مرگ پنداشتند	چه مایه چنین روز بگذاشتند
همه شاه فرزانه ورای زن	سیه پوش گیتی همه مرد و زن
جهانی پراز ناله و پر خروش	نه آوای رود و نه آوای نوش

(حمیدیان، ۱۳۸۰: ۳۴-۲۹؛ نک شاهنامه: ۱۰-۱۰۶).

آتش زدن باغ و سرای و زنار خوین به کمر بستن

همی ریخت اشک وهمی کند موی	همی سوخت باغ وهمی خست روی
فکند آتش اندر سرای نشست،	میان را به زنار خوین بیست

(برای اطلاعات بیشتر نک: نگهبان، ۱۳۸۳: ۴۵-۴۴).

وقتی اسکندر کالبد تهی می‌کند لشگریان در سوگ وی خاک بر سر می‌ریزند و خروش بروی آورند و در سرای وی آتش می‌افکنند و هزار اسب را دم می‌برند و زین‌ها نگونسار می‌نهند و سکوباتن وی را با گلاب شستشو می‌دهند و کافور را می‌پراکنند و در دیبای زربفت قرار می‌دهند.

زمرگان همی خون ریختند	همه خاک بر سر همی بیختند
هزار اسب را دم بریدند پست	زدند آتش اندر سرای نشست

(شاهنامه: ۱۸۲۲، ۱۸۱۵، ۱۰۶).

کندن موی بدن

غمنامه سهراب:

همه خاک ره را بسربرفکند	به دندان همه گوشت بازو بکند
بسر بفکند آتش برخ وروی همی	گفت و همی خست می کند موی
بیفتادبخاک و چون مرده گشت	ز گیتی همه خونش افسرده گشت
همی ریخت خون و همی کند موی	سرش پرزخاک و پراز آب روی

(شعار و انوری، ۱۳۷۰: ۱۵۴).

مقایسه سوگ در شاهنامه با سوگ در ایلات دوگانه

خبر از مرگ دادن در قوم بختیاری و (قوم لر کوچک) کاری بس دشوار است. آن گاه که کسی به سوی پروردگارش پر می کشد آن کس که اطلاع می یابد، برایش بسیار سخت است که به نزدیکان او خبر برساند. در گذشته نه چندان دور اگر بزرگی به دیار باقی می شتافت و روح از زندان تن آزاد می کرد، به پاس گرامیداشت او مراسمی سخت بزرگ برایش می گرفتند. زنان در این مراسم نقش اول را دارند. زیرا که احساسات خود را با نهایت توانی که داشتند آشکار می ساختند و وابستگی شدید روح به دلیل مهری که وجود داشت باعث عکس العمل های شدید و به خود آزار رساندن می شد، به همان شیوه سوگ در شاهنامه. هنگامی که افراد نزدیک در جمعی قرار می گرفتند. و واقعیت آشکار می شد دیگر کسی نمی توانست نزدیکان را کنترل کند. حال بسنجیم که فوت شده جوان نیز باشد. در این صورت صدای فریاد و جیغ های زنان به آسمان می رود. همسایه ها این گونه خبر یافته و سریع خود را می رسانند تا کمک حال باشند که البته این حالت بیشتر در قدیم و یا شاید تا ده سال پیش بسیار بارز بوده است. مادر فوت شده را همه در دایره خود گرفته و دستانش را می گیرند که بر صورت خود نزنند و خراش ندهد و موی خود نکند. گاه بر مثال تهمینه که موی بر انگشت می پیچید و موی می کند، موی خود را پیچیده و از ریشه می کنند. که البته اکنون این عمل زجر آور در روستاهای دور و نزدیک اتفاق می افتد. مرثیه سرایی و شعرهای غم انگیز به شیوه تهمینه می خوانند. اما همین که او را رها می کنند شروع به زدن خود می کرد. خواهر فوت شده موی

سرکنده و چشمه چشم‌ها خشک شده و چشمانش بی فروغ است. گویی روح از چشمانش برون جسته و او را به عالمی دیگر برده. کودکان خیره و وحشت زده و برای فرار از این تصاویر دلخراش خود را سرگرم بازی می‌کنند. عده‌ای هم نزدیکان را پند و نصیحت می‌دهند. همانگونه که در سوگ‌های شاهنامه پند و نصیحت دادن از مهم‌ترین کارها بود. هر کس که تازه وارد می‌شود برای همدلی باید یا به صورت خود بزند و یا جیغ می‌کشد. صورت خود خراش دهد و صاحب مراسم باید او را همراهی کند. یک بیت شعر مادر و یک بیت شعر تازه هم وارد می‌خواند و اینگونه یکدیگر را همراهی می‌کنند. نزدیکان مو و یا گیسوی خود را می‌کشند. لباس را چاک داده و خون از صورت آنها بیرون می‌جهد. خویشان به قصد کشتن گاه خود را می‌کشند و اینکه اشیا و وسایل فوت شده را در کنار خود می‌گذارند. انگشتر یا لباس و یا حتی پتو یا ملحفه‌ای که فوت شده موقع خواب بر خود می‌کشید را هنگام خواب بر روی خود می‌کشند تا خود را آرام کنند. نخوردن آب و غذا همانگونه که رودابه در غم رستم کرد در بین افراد نزدیک سوگوار رایج است. به طوری که غذا را به زور در دهان آنان می‌نهند.

گاهی روبه رو شدن اقوام با هم و غم خود را نشان دادن یکی از قسمت‌های سخت سوگ در اقوام مذکور است. جمعیت زیاد در این مراسم نیز گاه قابل کنترل نیست و هر رفت و آمد پذیرایی خاص خود را دارد. تا چهل روز رفت و آمد به خانه سوگوار در جریان است. در این چهل روز هر هفته روز پنج‌شنبه همه بر سر خاک عزیز خود می‌روند و به شدت به زاری و خودزنی می‌پردازند. نوحه‌های بسیار غم‌انگیز پخش می‌کنند. این آداب در روستاها بیشتر است. رسم پوشیدن لباس سیاه بر همه واجب است و هیچ کس نمی‌تواند این لباس را زود هنگام از تن خارج کند. گاه مادران متوفای جوان و نیز زنان جوان شوهر مرده جامه سیاه برتن راتا پایان عمر برتن نگه می‌دارند، ولی گاه به خاطر فرزندان جوان خود از تن در می‌آوردند. آن هم با واسطه بعضی از اقوام که با خریدن لباس رنگی به دیدن آنها می‌آیند و لباس را به سوگواران می‌دهند. سیه از تن بر می‌دارند این رسم را "سیه ورد ارون" *siyah-werdāroon* می‌نامند. گاهی کسی که این لباس را می‌برد نیز بعد از این کار سوگوار می‌شود و به این ترتیب دیگر هیچوقت این کار را انجام نمی‌دهد و دیگران آن را انجام می‌دهند. گاهی اوقات مشاهده

می شود بدلیل وابستگی شدید عاطفی والدین (بخصوص مادر) به فرزندش، فوت می شد. همانگونه که تهمینه، مادر سهراب و کتایون، مادر اسفندیار نیز بعد از فرزند به دیار باقی شتافتند (سرامی، ۱۳۸۸: ۹۸-۹۳). در این جستار کوشش شده است تا ریشه های تاریخی و کهنگی، آیین سوگواری در اقوام بختیاری و لر، بر پایه یک بررسی روشن نمایم که این آیین، بازمانده نیاکان مان است که نه تنها در دو قوم مورد مطالعه، بلکه کم و بیش در اغلب نقاط ایران وجود داشته و دارد.

بریدن گیسوان در اندوه یار pal-boridan

شاید بتوان گفت که غم انگیزترین و نیز زیباترین شکل سوگواری در بین این اقوام، «گیسو بریدن» زنان است. در سوگ مرده، مادر دختران، خواهران و زنان فرد در گذشته (چنانچه مرد باشد و نه زن) در سوگ وی گیسوان خود را می برند و بر پیکر بی جان او می ریزند، و یا اینکه به اسب «کتل کرده» kotal-karde یا به سنگ قبر متوفی می آویزند. هنری را اولینسون مشاهده خود را از گیسوان بریده زنان لر در یک گورستان چنین شرح داده است: "یکی از خوانین پشتکوه با دختر یکی از توشمالها [کدخدایان] نامزد شده بود و زمانی که برای برگزاری مراسم عروسی می آمد، در بین راه مریض شد و پیش از اینکه به اردوگاه عروس برسد، درگذشت. دوشیزه این بنای یادبود را برایش احداث نمود و به نشانه اندوه گیسوان خود را برید و آنها را در اطراف این ستون آویزان کرد. تمام ستون از طره های زنان آراسته شده بود و من دریافتم که در بین ایلات لر رسم این است که هرگاه رئیسی فوت کند خویشاوندان نزدیک به او گیسوان خود را می برند و به صورت تاجی از گل بافته و بر مقبره اش آویزان می کنند". (راولینسون ۱۳۶۳: ۵۵، ۶۲؛ بارون و دوبد، ۱۳۷۱: ۳۸۱).

کوس اندوه: kuse-andooh

هنگام تشییع جنازه مرده باساز "سرنا" sornā توشمال و دهل نواخته می شود. در گذشته افزون بر تشییع جنازه در روزهای برپایی سوگواری این آهنگ در خانه شخص متوفی نواخته می شده است. اشپولر با استناد به کتاب «احسن التقاسیم» مقدسی، به برپایی این آیین در قرون

نخستین اسلامی در ایران اشاره کرده، می‌نویسد: "تشیع جنازه از سوی بستگان و دوستان به این ترتیب بود که در خوزستان گروه تشیع کنندگان در دو طرف تابوت، ولی در فارس مردها در پیشاپیش تابوت و زنها در پی تابوت در حرکت بودند. در هر حال با تشیع کنندگان طبل و نی همراه بود" (اشپولر، ۱۳۶۹: ۲۹۹) البته درین لرهای لرستان نیز مردان در جلو و زنان در عقب تابوت حرکت می‌کنند (مشاهدات میدانی پژوهشگران).

خیمه‌های سوگوار

آیین کهن دیگری که تا چند دهه پیش در خوزستان و لرستان رایج بود، این است که به هنگام آگاهی از مرگ یکی از کسان خانواده یا خویشان خود و یا مرگ یکی از بزرگان طایفه، سیاه چادرهای برپا شده خود را با کشیدن ستون از زیر آنها بر زمین می‌انداختند و با این کار نمادین نشان می‌دادند که با مرگ آن شخص خانه آنان نیز ویران گشته و طایفه‌اش بیچاره شده‌اند. این آیین نمادین در فرهنگ ایرانی پیشینه دارد.

پوس (پرسه) pors-porse

یکی دیگر از این مراسم سوگ «پرس pors» نامیده می‌شود. این واژه، همان است که زرتشتیان ایران و حتی مسمانان استان کرمان امروزه آن را «پرسه» می‌گویند و بن مضارع است از پرسیدن. پرس و جو کردن (از حال سوگوار) دلجویی کردن. برآستی که هنوز هم می‌توان شکوه سوگ نیاکان را در این پهنه مقدس مشاهده کرد: آنگاه که در، در دره‌های زاگرس، مادری که‌نسال به آیین دیرینه سال پدران‌ش، در سوگ فرزند، گریه و مویه می‌آغازد و پژواک مویه‌اش چنان می‌نماید که گویی «زاگرس» نیز با او در سوگ می‌گرید. (حسنوند و طهماسبی، ۱۳۹۰: ۱۸۷).

رسم کل زدن kel-zadan

درین لرهای لرستان رسم است که وقتی جوانی قبل از ازدواج به دیار باقی می‌شتابد، زنان هنگام تشیع جنازه وی با زبان و حنجره صدایی را از گلو خارج می‌کنند که معمولاً هنگام

شادی بویژه در مراسم عروسی سر می دهند. در فارسی به آن کلولولو *kelu-lul lul* می گویند (مشاهدات میدانی پژوهشگران).

رسم گاگریو: *gāgrew*

گاگریو از دو بخش *گا* به معنی گاهی و *گریو* به معنی گریه کردن ساخته شده و سرهم به معنای گاهی گریه کردن است. اگر *گا* را به معنی گوی و گفتن و *گریو* را به معنی گریستن بدانیم، سرهم به معنی گفتن و گریستن است. یعنی مراسمی که در آن می گویند و می گریند. گاگریوها شعر هستند و در دسته اشعار بختیاری جای می گیرند. این اشعار عمدتاً در مراسم عزاداری بختیاری ها و بیشتر توسط زنان خوانده می شود اما امروزه با گسترش و دگرگونی وضعیت اجتماعی و ساخت مساجد و امکانات صوتی، مردان نیز گاهی به خواندن گاگریو روی می آورند. گاگریوها معمولاً با توجه به خصوصیات فرد در گذشته و توسط زنان به شکل فی البداهه خوانده می شوند و معمولاً با تغییر نام و کلمات، شعر را بگونه ای متناسب با وضعیت در گذشته می خوانند. مضمون این ابیات شرح خوبی، مهر، میهمان نوازی، سوارکاری، تیر اندازی، شجاعت و رشادت شخص در گذشته است. همچنین زنان در گذشته نیز به صفات پاکدامنی، مهمان نوازی، تلاش در خانه و مضامینی از این دست ستوده می شدند (حسنوند و طهماسبی، ۱۳۹۰: ۱۸۸-۱۷۷).

مقام های سوگ آیینی در نزد اقوام بختیاری

بیشتر مقام ها و آواهای غم انگیز سوگواری با عنوان "مویه" *muye* متعلق به زنان است و مردان نیز به نوبه خود با زمزمه اشعار غم انگیز به نوعی از مویه به نام موری *muri* می زنند. به عبارت بهتر نوای مورو مویه با دو ویژگی خاص زنانه و مردانه خود از هم متمایز شده اند (ایزدیناه، ۱۳۸۴: ۲۰۳-۲۰۲).

مویه: muye مویه بختیاری

این مویه از نظر هم صدائی زنان مانند لکی است، اما در کشش موسیقایی و تکیه حرفی و کلامی و صوتی با هم تفاوت دارند. در مویه لری هر زنی که بیت غم انگیزی در سوگ عزیزی آغاز کند، دیگر زنان او را همراهی می کنند و لذا بیت آغازین مویه را «سر مووه» muve می نامند. برخی از نوحه ها و ندبه ها در مرگ جوانان و ناکامان دارای ضرب مشخص و گفت و شنید توصیفی درباره متوفی است (ایزدپناه، ۱۳۸۴: ۲۰۲؛ حسنونند و طهماسبی، ۱۳۹۰: ۱۸۸-۱۸۷).

مور: mur

در واقع همان مویه است که با ویژگی های مردانه اش مختص به مردان است. زنان معمولاً مویه سر می دهند. مور در قانون ایلی مخصوص لحظات تنهائی مردان بوده و معمولاً بدون ساز است. در هر بیت مور نقطه ایستائی پایه برای بیان واژه های شعر و سپس ادامه نغمه در تحریری بریده و تکراری که از گلو با دهان نیمه باز شکل می گیرد، ادامه می یابد. مضمون شعرهای لکی مور شکایت از دردها و غم ها و رنج های روزگار است. در گوشه های موسیقی ایرانی در دستگاه چهارگاه گوشه ای به نام «مویه» و در دستگاه سه گاه گوشه «آواز مویه» و در دستگاه همایون گوشه ای به نام «موره» mure وجود دارد (ایزدپناه، ۱۳۸۴: ۲۰۳؛ انصاری، ۱۳۸۹: ۳، ۱۱، ۱۲۷).

کتل (اسب کتل شده): kotal

کتل kotal درحقیقت مادیان یا اسبی است که زین بر آن می گذارند. پارچه یا چادر مشکی به نشانه عزای آن پهن می کنند که نماد مرکبی است که سوار خود را از دست داده است. تفنگ (شمشیر)، دوربین، حمایل، و کیسه کمر (قطار فشنگ) شخص را بر روی اسب قرار می دهند و افسار او را به دست یکی از جوانان و یا افراد میان سال نزدیک به متوفی می سپارند تا به دور مافه گه از سمت چپ بچرخد. بر پیشانی اسب یا مادیان یک پارچه یا دستمال سیاه و بر گردن آن چهار و یا پنج تکه پارچه رنگی آویزان می کنند که بر احساسات و عواطف مردم

اثرگذار باشد. اگر اسب یا مادیان از آن خود شخص باشد، این حزن و اندوه بسیار بیشتر است. چون بانوای موسیقی آرام و سوگ سرود و گریه زنان (گاگریو یاسرو) و مردان (بنگ بوو) همراه می‌کند. آن قدر سوزناک می‌شود که گاهی بنا به روایت افراد حتی اسب یا مادیان هم به گریه می‌افتد. این اسب را اسب کتل شده یا به اختصار کُتل می‌گویند. گاهی نیز آینه‌ای هم به پیشانی اسب می‌بندند. (قنبری و عدیوی، ۱۳۸۵: ۱۶۴؛ طیبی، ۱۳۸۸: ۲۳۲-۲۳۱؛ وثوقی منش، ۱۳۹۰: ۱۴۴). در دهه اول محرم بویژه روزهای تاسوعا و عاشورا برای عزاداری و سوگواری امام حسین (ع) در نقاط مختلف لرستان شبیه‌خوانی را با اسب به نمایش می‌گذارند که به این کار هم کتل می‌گویند (مشاهدات میدانی پژوهشگران).

معرفی مافه گه: māfaga

از نظر واژگانی کلمه مافه گه māfaga دو جزئی است. از (مافه+گه)، مافه باید کلمه فارسی باشد و بر اساس ظاهر شاید صورت تغییر یافته مدفن عربی باشد. گه مخفف گاه پسوند مکان است. یعنی "مدفن گاه" آنچه جای تردید دارد این است که هیچ پیکری در مافه گه به خاک سپرده نمی‌شود. اگر واژه ترکیبی از دفن عربی و گاه فارسی باشد. در عمر این مراسم یا مکان نیز باید بیشتر تامل کرد. مافه گه چون شیرسنگی نمادی دیگر از شکوه، هیبت و عظمت مردم ایل است. هر گاه جوانی یا کلانتر و بزرگ خاندانی فوت کند، برای یادمان و یادگار وجود او در زادگاه و یا محل سکونتش، مافه گه می‌سازند. مافه گه دیواره‌ای مکعبی توپر است که هم عرض اهمیت قبر است و یا حتی بیشتر. کیانی در خصوص مافه گه می‌گوید: مافه گه سکویی بوده است که به صورت مکعب یا مدور از سطح زمین برجسته ساخته می‌شده است. در اصل مافه گه در یک مکان یادمانی است که قبر فرد نیست، ساخته می‌شود. به این معنا که اگر قبر شخص در قشلاق باشد در بیلاق این یادمان بنا می‌شود (قنبری و عدیوی، ۱۳۸۵: ۱۶۳).

ساز چپ و شمال‌ها sāze- čap-toŠmāl

ToŠmāl شمال نوازنده ایل است که در مراسم شادی و شیون ایل را همراهی می‌کند. عموماً این نوازندگی دو نفره انجام می‌شود که خود شمال‌ها نیز خانوادگی در کنار ایل

زندگی می‌کنند. در شادی و عزا خود را ملزم به همکاری می‌دانند. یک نفر ساز یا کرنا (karnā) می‌نوازد که میشکال می‌گویند و دیگری دُهل یا دهل گُو گفته می‌شود. سازچپ یا موسیقی چپ نوای حزن انگیزی است که شمال‌ها با همان ابزار و آلات با نغمه‌های تاثر و تالم انگیز می‌نوازند. چپی به این سبب که همین وسیله در عروسی نیز بکار می‌رود. اثری که این موسیقی غمناک بر وجود افراد صاحب عزا، نزدیکان و یا حاضران می‌گذارد آن قدر متنفذ است که باناله وزاری و کل kel زنان و فریادهای مردان همراه می‌شود. در مراسم سوگواری بختیاری‌ها فرزنان به صورت گروهی و یا تک خوانی زنی خوش صدا با موسیقی چپ شمال هم‌نوا می‌شوند که به این صورت حزن انگیز دُندال، دم‌دال یا گاگریو می‌گویند. البته مرثیه در بیان نیکویی، شایستگی و لیاقت زن یا مرد متوفی سروده می‌شود از این روبه آن سرو soru نیز گفته می‌شود (قنبری و عدیوی، ۱۳۸۵: ۱۶۵-۱۶۶).

گیاه

گیاه در سوگواری و خاکسپاری اگر گیاه را ریشه انسان بشمریم، پس گیاه نیز می‌تواند نماد انسان باشد. شاید به همین انگیزه هنگام خاکسپاری مردان بختیاری، شاخه‌ای از درخت مقدس کُنا در کنار آنان می‌گذارند. در میان بختیاریان گذشته نیز همین آیین رواج داشت (قنبری و عدیوی، ۱۳۸۵: ۱۶۵-۱۶۶).

نتیجه‌گیری

به باور شاهنامه کسی نمی‌تواند از مرگ بگریزد و حتی نمی‌تواند لحظه‌ای زمان وقوع آن را پس و پیش کند. چنانکه می‌دانیم این همان باور است که کتاب آسمانی ما قرآن بر آن تاکید ورزیده است. و سوگ در شاهنامه همه نبرد اهریمن با پاکی است. کشته شدن سیامک اولین سوگ دلخراش شاهنامه است. به علاوه قبول تقدیر و سرنوشت و اعتقاد به آن از ویژگی‌های بارز پهلوانان شاهنامه است و در همه آنان آشکارا دیده می‌شود. برپایه آنچه گفته شد نتیجه می‌گیریم که آیین و رسوم سوگواری در شاهنامه و مراسم آیینی سوگ در ایلات بختیاری و لرهای کوچک شباهت‌های زیادی وجود دارد از قبیل: خودزنی، بریدن دم، خراشیدن

سروصورت توسط زنان این واقعیت موید زندگی مردم در دوره‌های تاریخی پیشین است که در شاهنامه فردوسی بدان اشاره شده است. لذا بررسی و تطبیق و تحلیل سوگواری‌های باقی مانده و موجود در این روایات تاریخی توجیه تاریخی، اجتماعی برخوردار است.

منابع

- ۱- اشپولر، ب. (۱۳۶۹). تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، انتشارات علمی فرهنگی، تهران:
- ۲- اسلامی ندوشن، م. (۱۳۸۵). زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه: انتشارشرك سهامی، تهران
- ۳- ایزدپناه، ح. (۱۳۸۴). لرستان در گذر زمان و تاریخ: اساطیر، تهران
- ۴- دوبد، ب. (۱۳۸۸). سفرنامه لرستان و خوزستان، ترجمه محمدحسین آریا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، تهران
- ۵- راولینسون هنری، (۱۳۶۲). سفرنامه لرستان، خوزستان، بختیاری، ترجمه اسکندرامان الهی خرم آبادی: انتشارات امیرکبیر، تهران
- ۶- ریاضی، ح. (۱۳۸۳). برگردان روایت گونه داستانها و پیامهای شاهنامه فردوسی، به نشر واحدی، تهران
- ۷- رضی، ه. (۱۳۸۱). دانشنامه ایران باستان: انتشارات سخن، تهران
- ۸- رادمنش، ع. (۱۳۷۹). سوگنامه فرود، نجف آباد: دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد
- ۹- ژول، م. (۱۳۸۵). شاهنامه فردوسی، به کوشش جهانگیرافکاری، تهران
- ۱۰- حیدری نوری، ع. (۱۳۸۵). از آریاناتا بختیاریا: نشرات سلسله، قم
- ۱۱- حسونند، ح.، طهماسبی، ف. (۱۳۹۰). شناسنامه اجتماعی: فرهنگی استان لرستان، انتشارات شاپورخواست، خرم آباد
- ۱۲- حمیدیان، س. (۱۳۸۰). متن کامل شاهنامه فردوسی براساس شاهنامه مسکو، تهران: نشر پیمان

- ۱۳- سرامی، ق. (۱۳۶۸). از رنگ گل تا رنج خار، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی چاپ اول،
- ۱۴- شعاری، ج انوری، ح. (۱۳۷۰). غمنامه رستم و سهراب، انتشارات شرکت علمی و فرهنگی تهران
- ۱۵- صابری، پ. (۱۳۸۲). سوگ سیاوش، انتشارات سخن، تهران
- ۱۶- طیبی، ح. (۱۳۸۸). مبانی جامعه شناسی و مردم شناسی ایلات و عشایر، انتشارات دانشگاه تهران، تهران
- ۱۸- غبادیان، م. (۱۳۸۷). سنت و نوآوری در حماسه سرایی، انتشارات مروارید، تهران
- ۱۹- فردوسی، ا. (۱۳۶۹). شاهنامه، چاپ هفتم، انتشارات امیرکبیر، تهران
- ۲۰- فلاح، غ. (۱۳۹۱). رستم و سهراب، تهران: انتشارات سخن.
- ۲۱- قنبری عدیوی، ع. (۱۳۸۵). گفت و لغت، مرید، شهرکرد.
- ۲۲- فردوسی، ا. (۱۹۶۶). شاهنامه، تحت نظر ی. ا. برتلس، جلد ۹، تهران: اداره انتشارات دانش مسکو.
- ۲۳- کزازی میرجلال الدین، (۱۳۸۸). سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم اسلامی دانشگاهها سمت تهران
- ۲۴- کورجی کوباجی، ج. (۱۳۷۱). پژوهش‌هایی در شاهنامه: گزارش و ویرایش جلیل دوستخواه، نشرزنده رود، تهران
- ۲۵- نوشین، ع. (۱۳۶۳). واژه نامک، انتشارات دنیا، چاپ دوم، تهران
- ۲۶- مسکوب، ش. (۱۳۷۰). سوگ سیاوش، (در مرگ و رستاخیز): انتشارات شرکت سهامی، تهران
- ۲۷- وثوق منش درویشی، ع. (۱۳۹۰). از کرخه تا کیان، شاپورخواست، خرم آباد